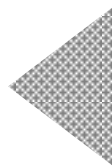


جامعه‌شناسی تطبیقی خشونت در اندیشه فانون و اسپواک



حامد حاجی حیدری^۱

داوود طالقانی^۲

(تاریخ دریافت ۱۴۰۳/۱۲/۱۷ - تاریخ تصویب ۱۴۰۴/۵/۲۵)

نوع مقاله: علمی پژوهشی

چکیده:

مطالعات پسااستعماری به عنوان یکی از سنت‌های متأخر علوم انسانی شناخته می‌شود و از جمله شخصیت‌های مهم در این حوزه فرانتس فانون و گایاتری چاکراورتی اسپواک هستند. این متفکران در زمینه مطالعه خشونت تلاش‌های مهمی را انجام داده‌اند و نظرات ایشان را می‌توان در زمینه جامعه‌شناسی خشونت قلمداد کرد. در این پژوهش، ضمن مرور و بررسی دیدگاه‌های فانون و اسپواک، مطالعه‌ای مقایسه‌ای میان دیدگاه‌های این دو نظریه‌پرداز انجام شده است. مقایسه دیدگاه فانون و اسپواک در این مقاله به میانجی نظریه کارل اشمیت در باب خشونت انجام گرفته است. بر اساس مطالعه مقایسه‌ای انجام گرفته، فانون، محتوای خشونت‌آمیز در سیاست و استعمار را به رسمیت می‌شناسد، و به فرودستان و استعمارشدگان توصیه می‌کند که به خشونت

^۱ - عضو هیأت علمی گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تهران. (نویسنده مسئول). h.h.heidari@ut.ac.ir

^۲ - دانشجوی دکتری تخصصی Ph.D گروه علوم اجتماعی اسلامی دانشگاه تهران.

متوسل شوند، اما اسپواک این وجه خشونت‌آمیز را به رسمیت نشناخته و دامنه‌ای از راه حل‌ها را پیشنهاد می‌کند. فرانتس فانون، در طراحی دیدگاه خود می‌پذیرد که استعمار به شیوه‌های خشونت‌آمیز بر بومیان و فرودستان سلطه‌گری می‌کند، و در مقام نظریه‌پرداز و مبارز انقلابی، تنها راه مبارزه علیه خشونت استعمار را خشونت قلمداد می‌کند. در مقابل، اسپواک میان دو گونه از خشونت یعنی خشونت معقول و نامعقول تفکیک قائل می‌شود و هر دو نوع از خشونت را غیرانسانی و غیرقابل تجویز می‌داند. در این مقاله ریشه‌ها و ابعاد اختلاف این دو متفکر با چارچوب مرجع دیدگاه کارل اشمیت در باب خشونت بررسی شده است.

کلیدواژه: نظریه پسااستعماری، فرانتس فانون، گایاتری چاکراورتی اسپواک، جامعه‌شناسی خشونت.

۱- مقدمه و بیان مسأله

خشونت به عنوان یکی از مظاهر احساسی و بروزات هیجانی شناخته می‌شود. خشونت نیز مانند سایر رفتارهای انسان می‌تواند سویه‌های اجتماعی داشته باشد و در نسبت‌های مختلف جامعه مانند نهادها، سازمان‌ها، گروه‌ها و... محل تأمل واقع شود. به همین جهت جامعه‌شناسی خشونت به توصیف، تفسیر و تبیین آن می‌پردازد. از منظرهای متفاوت، خشونت را می‌توان به صورت جسمی، روانی، اقتصادی و یا حتی فرهنگی تعریف کرد. از آنجا که خشونت در زمینه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ظاهر می‌شود، اهمیت تحلیل آن از نگاه متفکران پسااستعماری نیز دوچندان می‌شود.

در میان اندیشه‌های موجود درباره مواجهات جامعه‌شناسانه-فلسفی با خشونت، نظرات دو متفکر پسااستعماری یعنی فرانتس فانون^۱ و گایاتری چاکراورتی اسپواک^۲ سرفصلی را گشوده است. در نگاه این دو متفکر تشابهات و تفاوت‌های مهمی وجود دارد و نسبت به خشونت ایجاب و

^۱ - Frantz Fanon

^۲ - Gayatri Chakravorty Spivak

سلب به صورت توأمان لحاظ می‌شود. فرانتس فانون، با تأکید بر تجربیات استعمارزدگان، خشونت را بخش جدایی‌ناپذیر از فرآیند استعمار و همچنین مبارزه علیه آن می‌داند. او به صراحت بیان می‌کند که استعمار به شیوه‌ای خشونت‌آمیز، تسلط خود را بر ملت‌های بومی تحمیل می‌کند و به همین دلیل، راه‌هایی از استعمار نیز باید خشونت‌آمیز باشد. فانون معتقد است که خشونت استعماری انسانیت افراد مستعمره را تهدید می‌کند و تنها با استفاده از خشونت می‌توان این وضعیت را تغییر داد و انسانیت از دست‌رفته را بازسازی کرد (ر.ک: فانون، ۱۳۵۱). در مقابل، اسپواک خشونت را به دو نوع معقول و نامعقول تقسیم می‌کند و معتقد است که هر دو شکل از خشونت غیراخلاقی و ناپذیرفتنی هستند. او با نگرشی فمینیستی و پسااستعماری، بر روی تأثیرات خشونت بر فرودستان تمرکز می‌کند. از دیدگاه اسپواک، خشونت‌های ساختاری و معرفتی که توسط قدرت‌های مسلط اعمال می‌شوند، منجر به به‌حاشیه‌راندن و سکوت گروه‌های تحت‌سلطه می‌شوند (ر.ک: اسپواک، ۱۳۹۶).

در همین جا می‌توان مسأله و سؤال جستار حاضر را تدقیق کرد، اینکه فانون و اسپواک هر کدام خشونت را چگونه می‌بینند و توضیح می‌دهند، و تفاوت و تشابه نگاه آن‌ها از لحاظ منظر، خاستگاه، صورت‌بندی و نتیجه (پیوست) چه خواهد بود؟ به تعبیر دیگر می‌توان پرسش کرد که چگونه فانون و اسپواک به خشونت به عنوان یک ابزار یا پدیده اجتماعی نگاه می‌کنند و چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی در دیدگاه‌های آن‌ها نسبت به خشونت وجود دارد؟ برای پاسخ به این سؤال و مقایسه دیدگاه فانون و اسپواک از نگاه کارل اشمیت^۱ درباره قدرت و خشونت استفاده شده است. اشمیت به عنوان یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان علوم سیاسی و هم‌چنین یکی از صاحب‌نظران درباره خشونت دیدگاه فراگیر و مستحکمی دارد و ایده‌های او در باب قدرت، سیاست و خشونت بر دیگر فیلسوفان و اندیشمندان از جمله ماکس وبر^۲، هانا آرنت^۳، میشل

^۱ - Carl Schmitt

^۲ - Max Weber

^۳ - Hannah Arendt

فوکو^۱، جورجو آگامبن^۲، یونگک چول هان^۳ و... اثر گذاشته است. برای پاسخ به این پرسش از اندیشه سیاسی و اجتماعی کارل اشمیت، فیلسوف و نظریه‌پرداز آلمانی بهره گرفته خواهد شد. کارل اشمیت با تأکید بر ذات خشونت‌آمیز سیاست و دولت، نظرانی را مطرح می‌کند که برای درک بهتر خشونت در اندیشه فانون و اسپيواک بسیار کاربردی هستند. او معتقد است که سیاست و قدرت ذاتاً با خشونت در هم آمیخته‌اند و برای حفظ هرگونه نظام سیاسی، خشونت یک ضرورت است. این دیدگاه اشمیت، که خشونت را در مقام یک ابزار و همچنین به عنوان ماهیت اساسی قدرت معرفی می‌کند، به فهم دقیق‌تر از نظریات فانون و اسپيواک کمک می‌کند. در حوزه مطالعه اندیشه‌های فانون پیش از پژوهش حاضر، مصطفی رحیمی (۱۳۵۲) فانون در آینه غرب را نگاشته بود و به عنوان درآمدی بر زندگی و آراء وی بود. حسنی و مهرکی (۱۴۰۰) با تکیه بر نظرات فانون خوانشی پسااستعماری از کتاب خسی در میقات را ارائه کرده بودند. همچنین شیرزادیان (۱۳۸۸) نظریات پسااستعماری فانون و بابا و سعید را مقایسه کرده بود. پیش‌تر نیز درباره اسپيواک پژوهش‌های معدودی انجام شده است. برخی از این آثار مانند پژوهش حیدری و البرزی اوانکی (۱۳۹۶) بر خوانش پسااستعماری همسایه‌ها در پرتو نظرات اسپيواک تمرکز داشته است. لویی و الوندی (۱۳۹۷) نیز مقایسه‌ای میان نظرات گرامشی و اسپيواک درباره فرودستی داشته‌اند. با توجه به این آثار می‌توان گفت که هنوز مطالعه جدی، تک‌نگارانه و مقایسه‌ای پیرامون دیدگاه‌های فانون و اسپيواک در ایران انجام نشده است و لزوم مقایسه دیدگاه آنان درباره مسائل خاص و ضرورت نگاه‌های انتقادی احساس می‌شود.

ادبیات نظری

در معنای خشونت و تعریف آن میان متفکران توافق نظری وجود ندارد، بنابراین در ارائه تعریفی از خشونت به مشکل برمی‌خوریم. با این همه می‌توان گفت «خشونت» در لغت به معنی درشتی،

^۱ - Michel Foucault

^۲ - Giorgio Agamben

^۳ - Byung-Chul Han

تندی کردن، ضد لیت و نرمی، خشم، غضب و... است (دهخدا، ۱۳۷۷: ۵۹۳). در یک نگاه اولیه و بسیط خشونت عبارت است از: «هرگونه تهاجم فیزیکی علیه هستی انسان که با انگیزه آسیب، رنج و یا لطمه زدن همراه باشد» (نراقی، ۱۳۷۸: ۱۷). در تعریف جامعه‌شناسان ایرانی، «خشونت رفتاری است که با هدف آسیب رساندن به دیگری سر می‌زند و دامنه آن از تحقیر و توهین، تجاوز و ضرب و جرح تا تخریب اموال و دارایی و قتل (یعنی آسیب رساندن جسمانی یا روانی به فرد دیگر) گسترده است. در نظام قضایی و انتظامی ایران، خشونت شامل قتل عمد، ضرب و جرح و تخریب می‌شود» (صدیق سروستانی، ۱۳۸۷: ۱۱۳، آزادارمکی و بهار، ۱۳۷۷: ۷۶-۷۷).

در نگاهی دقیق‌تر می‌توان تعابیر مفهوم‌پردازی شده از خشونت را دسته‌بندی و معرفی کرد. برخی رویکردها خشونت را به استفاده از زور (نویمان، ۱۳۹۸: ۷۹) و یا سوء استفاده از قدرت (الهام، ۱۳۷۹: ۳۳) معرفی می‌کنند. در تعریف دیگر، خشونت به هر حمله غیرقانونی به آزادی‌هایی که جامعه رسماً یا ضمناً برای افراد خود قائل گردیده، تعبیر می‌شود (مصفا، طارم سری و عبدالرحمن عالم، ۱۳۶۶: ۱۹۶-۱۹۷). در تعریف سوم، خشونت، کاربرد نیروی فیزیکی و یا تهدید ناشی از کاربرد نیروی فیزیکی است که می‌تواند لطمات جسمی، معنوی، بر شخص یا اشخاص بگذارد (اخوان کاظمی، ۱۳۷۹: ۶۹). در تعاریف خشونت به جنبه اجتماعی آن نیز توجه شده است، چنانکه خشونت را از جنبه اجتماعی، به نابرداری مذهبی، دگرناپذیری فکری^۱ و یا استفاده از زور و قدرت به شیوه‌ای مخرب به وسیله نهادها یا هویات اجتماعی در راستای تحصیل غایات مورد نظر این نهادها تعریف می‌کنند (حنایی کاشانی، ۱۳۷۷: ۱۲۳).

به دلیل اینکه در میانه این پژوهش از چند متفکر در حوزه اندیشه سیاسی کمک گرفته شده و این افراد مهم‌ترین شخصیت‌ها در مطالعه فلسفی خشونت هستند، بنابراین در تعریف خشونت به نگاه‌های آنان بسنده می‌شود. هانا آرنست درباره خشونت می‌گوید: «اگر به بحث‌هایی که درباره خشونت انجام یافته است، نگاه کنیم، به زودی متوجه می‌شویم که در میان صاحبان نظریه‌های سیاسی، اعم از چپ یا راست، اجماعی وجود دارد مبنی بر اینکه خشونت چیزی نیست به جز

^۱ - Intellectual Intolerance

واضح‌ترین جلوه قدرت (آرنت، ۱۳۹۸: ۵۷). اما او مدعی است که اگر قدرت سیاسی به درستی فهمیده شود، از خشونت سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه از عمل هماهنگ افراد سرچشمه می‌گیرد (لسناف، ۱۳۸۵: ۱۰۸). بنابراین در تمایز میان خشونت و قدرت باید گفت که قدرت همیشه نیاز دارد به شمار هر چه بیشتری از آدمیان متکی باشد، در حالی که خشونت می‌تواند تا حدودی از آن درگذرد، زیرا برای تحمیل خود می‌تواند متوسل به ابزارهایی شود (هلن، ۱۳۹۱: ۲۱۱).

ماکس وبر شخصیت دیگری است که در تعریف نسبت قدرت و خشونت باید به او اشاره کرد. او معتقد است که «ابزار اصلی سیاست خشونت است» (وبر، ۱۳۹۲: ۱۴۱). و «هیچ سیاست‌مداری نیست که از خشونت استفاده نکند» (همان: ۱۴۵) با این حال به عقیدهٔ وبر، این تنها دولت است که حق استفادهٔ مشروع از خشونت را دارد. علاوه بر وبر، خشونت محل توجه جامعه‌شناسان دیگر نیز بوده است، برای نمونه:

چهار نظریه جهانی در مورد ماهیت تضاد، چگونگی کارکرد خشونت، چیرستی انقلاب و چگونگی ایجاد ارتباط انسان با انسان در زمینه‌های اجتماعی در هر جامعه‌ای تبدیل شده‌اند. «نظریهٔ اول عبارت است از خشونت نمادین^۱ که پیر بوردیو^۲ آن را وارد علوم اجتماعی می‌کند، نظریهٔ دوم عبارت است از نگرش به خشونت به مثابه کشمکش در میان کنشگران اجتماعی که آلن تورن^۳ پایه‌گذار آن است. نظریهٔ سوم عبارت است از تبدیل خشونت از مسأله فیزیکی به مسأله سازمان‌های اجتماعی، نظریه چهارم عبارت است از فردگرایی روش‌شناسی که جامعه‌شناس بزرگ ریمون بودن^۴ آن را به کار گرفته است» (باخوان، ۱۴۰۰: ۳۶).

روش تحقیق

این مقاله از روش‌شناسی تطبیقی برای تحلیل و مقایسه دیدگاه‌های فرانتس فانون و گایاتری

^۱ - Symbolic Violence

^۲ - Pierre Bourdieu

^۳ - Alain Touraine

^۴ - Raymond Boudon

اسپیواک در زمینه خشونت استفاده می‌کند. «روش تطبیقی یکی از اصلی‌ترین روش‌ها در حوزه علوم اجتماعی، به ویژه در جامعه‌شناسی تطبیقی و تاریخی است» (غفاری، ۱۳۸۸: ۷۶) روش پژوهش تطبیقی در علوم اجتماعی به تحلیل و مقایسه نظام‌مند مفاهیم، نظریات یا پدیده‌ها در بافت‌های متفاوت می‌پردازد (Smelser: ۲۰۰۳: ۶۴۵). در این مطالعه، رویکرد قانون و اسپیواک به خشونت به عنوان دو متفکر برجسته پسااستعماری در مرکز توجه قرار گرفته است. همچنین برای مقایسه و تحلیل نظرات این متفکر از دیدگاه کارل اشمیت درباره خشونت استفاده می‌شود. همچنین باید گفت که در این پژوهش از روش کیفی تحلیل اسنادی و کتاب‌خانه‌ای و با رجوع به منابع اصلی از دو متفکر مذکور و منابع پیرامونی که درباره موضوع خشونت و اندیشه‌های آنان موجود است، استفاده خواهد شد. «روش پژوهش اسنادی هم به منزله روشی تام و هم تکنیکی برای تقویت سایر روش‌های کیفی در پژوهش‌های علوم اجتماعی مورد توجه بوده است. در این روش، پژوهشگر داده‌های خود را درباره کنشگران، وقایع و پدیده‌های اجتماعی، از بین منابع و اسناد جمع‌آوری می‌کند» (صادقی فسایی و عرفان‌منش، ۱۳۹۴: ۶۳).

منابع اصلی مورد استفاده در این پژوهش شامل کتاب‌ها و مقالات اصلی قانون و اسپیواک، همراه با نقدها و تفسیرهایی از نظریات آن‌ها توسط متفکران برجسته حوزه مطالعات خشونت مانند نقدهای کارل اشمیت، والتر بنیامین^۱ و هانا آرنت است. همچنین منابعی که به بررسی تأثیرات سیاسی و فلسفی قانون و اسپیواک در حوزه مطالعات پسااستعماری پرداخته‌اند، به عنوان مواد ثانویه مورد تحلیل قرار می‌گیرند. این پژوهش چهار گام اصلی را در جهت رسیدن به پاسخ به سؤال و مسأله اصلی طی می‌کند:

۱. **جمع‌آوری داده‌ها:** داده‌های اصلی این پژوهش از آثار منتشرشده قانون و اسپیواک و همچنین منابع و آثاری است که به صورت مستقیم درباره دیدگاه‌های فلسفی، سیاسی و اجتماعی مربوط به خشونت است.
۲. **تحلیل داده‌ها:** داده‌های به‌دست‌آمده از منابع اصلی و ثانویه مورد بررسی و تحلیل

^۱ - Walter Benjamin

قرار می‌گیرند. هدف از این تحلیل، کشف مضامین کلیدی در دیدگاه‌های قانون و اسپوآک نسبت به خشونت، بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های آن‌ها و همچنین تطبیق این دیدگاه‌ها با چارچوب نظری کارل اشمیت به عنوان میانجی مقایسه است.

۳. **مقایسه تطبیقی:** در این گام دیدگاه‌های قانون و اسپوآک درباره خشونت با یکدیگر مقایسه شده و تفاوت‌ها و شباهت‌های آن‌ها در زمینه‌هایی مانند منطق استعمار، راهبردهای رهایی‌بخش و مواجهه با خشونت به میانجی‌گری دیدگاه کارل اشمیت بررسی می‌شود.

۴. **تفسیر نتایج:** نتایج به دست آمده از تحلیل و تفسیر، در قالب استدلال‌های نظری تدوین می‌شود. هدف از این تفسیر، نشان دادن رابطه میان خشونت و قدرت در اندیشه قانون و اسپوآک و همچنین ارائه پیشنهادهایی برای درک بهتر خشونت در مطالعات و پژوهش‌های پسااستعماری است.

فرانتس قانون و خشونت

مقدمه‌ای بر مفهوم خشونت در آثار قانون

فرانتس قانون در ۲۰ ژوئیه سال ۱۹۲۵ متولد شد. او اصالتاً اهل مارتینیک بود و در کسوت روان‌پزشک، نویسنده و فعال انقلابی فعالیت می‌کرد. وی یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های مطالعات پسااستعماری است و برخی از آثارش الهام‌بخش جریان‌های انقلابی در آفریقا و سایر کشورهای تحت سلطه استعمار بود. از مهم‌ترین آثار وی می‌توان به پوست سیاه^۱، صورتک‌های سفید؛ استعمار میرا^۲، دوزخیان روی زمین^۳، انقلاب آفریقا، سال پنجم الجزایر و واپسین دم استعمار اشاره کرد. قانون در زندگی خود به صورت مستقیم با استعمار و خشونت‌های آن مواجه بود. قانون در توجه خود به استعمار و راه‌های رهایی از آن، بر ضرورت خشونت در روند

^۱ - Black Skin, White Masks

^۲ - A Dying Colonialism

^۳ - The Wretched of the Earth

استعمارزدایی تأکید داشت. از نظر قانون استعمارزدایی عبارت است از: «جانشین شدن یک نوع از بشر به جای نوعی دیگر است. این جانشینی دارای مرحله انتقالی نیست بلکه مطلق، کامل و همه‌جانبه است. آزادی، تجدید حیات ملی، احیای دوباره عنوان ملت به مردم استعمارزده، مشترک‌المنافع و هر عنوان تازه و یا متداول دیگر، از هر قبیل که باشد و فرمول‌های جدید که ارائه شوند، استعمارزدایی همیشه پدیده‌ای خشونت‌بار بوده است. استعمارزدایی مرد نو، زبان و انسانیت می‌سازد و در نتیجه به زندگی حرکتی طبیعی می‌دهد. اما این آفرینش مدیون هیچ نیرویی ماوراءطبیعی نیست. «چیز» استعمارزده در فرایند و جریانی که خود را آزاد می‌کند، انسان می‌شود. بنابراین استعمارزدایی یعنی طرد کامل وضعیت استعماری» (فانون، ۱۳۶۱: ۴۷-۴۶).

خشونت به منزله ابزاری برای آزادی

فانون معتقد است برای بازیابی فرهنگ ملی نو و رفع سده‌ها از خودیگانگی روحی و فرهنگی، باید شورش خشونت‌بار توسط مستعمرات گذشته صورت پذیرد. او می‌پذیرد که مبارزه برای آزادی ملی نمی‌تواند به سادگی فرهنگی ملی پیش از امپریالیسم و استعمار را بازگرداند اما ارزش مبارزه در این است که راه را برای ایجاد آگاهی ملی که به هر حال در امتداد سنت دیرین است، آماده سازد (مومسن، ۱۳۶۳: ۱۴۶-۱۴۵).

فانون نسبت به مبارزه با استعمار به عنوان یکی از راه‌های اصلی استعمارزدایی و پیامدهای آن تأکید می‌کند:

ما بارها گفته‌ایم که نباید امیدوار بود دولتی استعمارگر در رویه خود انعطاف و نرمش نشان دهد. توسل به هیچ نوع دیپلماسی یا نبوغ سیاسی، با مهارت و زبردستی نمی‌تواند به نابودی استعمار منجر شود. استعمار قادر نیست منکر عملیات خود شود و تنها راه مبارزه این است که نیروها با یکدیگر متحد شوند و آن را نابود سازند (فانون، ۱۳۵۱: ۱۴۱).

هویت‌سازی خشونت در استعمار زدایی

نزد فانون با انقلاب و اعمال خشونت نسبت به استعمارگر باید او را حذف کرد و به جای آن

نوعی از هویت بومی سیاسی را مستقر کرد، به همین خاطر در تعبیر شهید مطهری، خشونت همزاد ایده هویت ملی است و از این رهگذر، تنها منازعه و پیروزی نهایی می‌توانست موجبات ابداع ارزش‌های جدید را فراهم سازد (مطهری، ۱۳۹۴: ۲۷).

در تحلیل قانون از خشونت اثرات روانی و جسمانی نیز دیده می‌شود. قانون درباره‌ی شکنجه که «نیازی اساسی در جهان استعمار» بود، نوشته است. به دلیل خشونتی که پلیس ملزم به اعمال آن بر الجزایری‌ها بود، قانون اشاره می‌کند که از ابتدای سال ۱۹۵۶ «موارد جنون در میان مأموران پلیس رایج شد». او به تفصیل علائم و اثرات این جنون را بیان می‌کند که شامل «تهدید به کشتن همسرانشان، وارد کردن آسیب‌های شدید به فرزندانشان، خودکشی، و درگیری فیزیکی با همکاران» بود (Fanon, ۱۹۶۴). در این تحلیل می‌بینیم که آثار روانی خشونت استعماری هم بر استعمارگر و هم بر استعمارشده ظاهر می‌گردد. اسپواک در معرفی زندگی و عملکرد قانون در مقام یک پزشک که با استعمار مواجه شده است، می‌گوید: «او به جای توجیه خشونت، بر درمان اثرات آن تمرکز داشت» (Spivak, ۲۰۱۴).

خشونت و واکنش‌های فرهنگی

با این حال در نگاه قانون، خشونت مورد نقادی جدی متفکران متعددی نیز قرار گرفته است. برای مثال احسان شریعتی با ارجاع نقل قول مشهور «وقتی یک استعمار زده یک استعمارگر را می‌کشد در آن واحد دو نفر آزاد می‌شوند: یکی استعمار زده و یکی استعمارگر!» نگاه قانون را مذمت می‌کند (شریعتی، ۱۳۹۳). در مقابل لوئیس گوردن در پاسخ به این پرسش که کدام جنبهٔ اندیشهٔ قانون بدتر از همه تفسیر یا فهمیده شده، پاسخ می‌دهد:

اکثر اندیشه‌های او را بد فهمیده‌اند، اما دو جنبه مورد بدترین بدفهمی قرار گرفته، تأملات وی دربارهٔ خشونت، و تلقی بسیاری از منتقدین از ایده‌های وی درباره‌ی روابط بین‌انژادی. در مورد اولی، خیلی‌ها نتوانستند بفهمند که قانون از خشونت متنفر بود. نگاه او این بود که نمی‌توان بدون درگیر شدن با خشونت، به کاستن یا برچیدن آن تلاش کرد. وضعیت [در زمانه قانون] تراژیک بود: اگر درباره خشونت کاری انجام ندهی، به ماندگاری‌اش کمک کرده‌ای (گوردن، ۱۳۹۵).

نقد دیدگاه قانون درباره خشونت

اندیشه اجتماعی و سیاسی قانون توسط برخی از اندیشمندان مورد نقد و بررسی قرار گرفته است و هانا آرنت یکی از کسانی است که نسبت به افکار و دیدگاه‌های قانون ملاحظات انتقادی داشته است. آرنت در اثر کلاسیک و مشهور خود یعنی «خشونت و اندیشه‌هایی درباره سیاست و انقلاب» به اندیشه قانون هجوم می‌برد. او در ابتدا به سارتر طعنه می‌زند که بر کتاب دوزخیان زمین قانون مقدمه نوشته است و در توصیه به خشونت از سورل و قانون نیز رادیکال‌تر شده است. از نظر او تنها روستائیان الجزایری هستند که به این نتیجه رسیده‌اند فقط خشونت مؤثر است و جز آنان کسی خشونت را ستایش نمی‌کند (آرنت، ۱۳۹۴: ۳۳-۳۰). آرنت از اینکه جنبش‌های اجتماعی تحت تأثیر اندیشه‌های خشونت‌آمیز قانون، گلایه می‌کند و مشکل قانون را به ایدئولوژی مارکسیستی او گره می‌زند. قانون معتقد بود که فرهنگ بومی در آفریقا باید ایدئولوژیک شود، اما آرنت معتقد است که همین اندیشه و هم‌چنین جهان سوم خودش یک ایدئولوژی است و باید از آن پرهیز شود (همان: ۴۳-۴۱). آرنت در نقد قانون او را متهم به اخلاق‌گریزی می‌کند و او نیز مانند سورل و سارتر و مارکس با بورژوازی دشمن است (همان: ۹۹).

با اینکه آرنت نقدها و طعنه‌های مهمی را از اردوگاه لیبرالیسم و سرمایه‌داری در حق قانون بیان می‌کند، اما مسأله قانون کماکان پابرجاست. یعنی هنوز هم خشونت نژادی و وحشت روزمره برای سیاهان در دنیای امروز قابل طرح است و این موقعیت اندیشه‌های قانون را بار دیگر فراخوان می‌دهد. با استعانت از دیدگاه جورج یانسی شاید بتوان ادعا کرد که پیش و بیش از اینکه فرانتس قانون خشونت را توصیه کند، این «جهانی بودن است که خشونت و انسان‌زدایی را عادی می‌سازد» (یانسی، ۱۳۹۶: ۴۲) حتی ریچارد برنشتاین نیز از این موضع فراتر می‌رود و برای فرانتس قانون شأن برملاکننده خشونت استعمار را قائل می‌شود:

بسیاری از مردمان دوزخیان روی زمین قانون را کتابی در تقدیس خشونت انقلابی می‌انگارند، اما به نظر من این خوانش درستی از کتاب نیست. نکته اصلی کتاب، به زعم من، آشکار ساختن بی‌رحمی سبانه خشونت استعمارگرانه‌ای است که جنبش‌های انقلابی با آن‌ها شکل گرفته‌اند. برای قرون متمادی، استعمار راهی «مشروع» برای متمدن ساختن مردم بومی در نظر گرفته می‌شد. امپراطوری‌های استعماری حتی اگر بر واقعیت رفتار خشونت‌بارشان گردن می‌نهادند، باز هم آن

را به منزله راهی برای تحقق قانون و نظم «توجیه می‌کردند». امروزه در نتیجه آثار افرادی هم‌چون قانون و دیگر نویسندگان مطالعات پسا/استعماری، پرده از وحشت هولناک خشونت استعماری برافتاده است (برنشتاین، ۱۳۹۶: ۱۱۲).

پیامدهای خشونت در استعمارزدایی

بنا بر توضیحات فوق می‌توان در این جا با ملاحظات انتقادی بیان شده، چند نکته را ناظر به نگاه فرانتس قانون درباره خشونت به صورت خلاصه بیان کرد:

۱. قانون خشونت را به عنوان یک استراتژی جهت رهایی از استعمار برای مردم بومی حفظ می‌کند.
۲. قانون استعمار را متهم به اعمال خشونت کرده و از اعمال اسف‌بار استعمارگران پرده‌برداری می‌کند.
۳. ایدهٔ قانون درباره خشونت دارای ابهام‌های اساسی است زیرا برخی منتقدان در مواجهه با آن دچار بدفهمی و کژفهمی شده‌اند.
۴. هانا آرت در مقام یکی از منتقدان قانون، وی را به خشونت‌طلبی، انزجار از بورژوازی و در نتیجه اخلاق‌گریزی متهم می‌کند.
۵. توصیهٔ قانون هنوز هم قابل طرح است، زیرا هم‌چنان خشونت‌های نژادی در قبال سیاهان اعمال می‌شود.

گایاتری چاکراورتی اسپوواک و خشونت

مقدمه‌ای بر دیدگاه اسپوواک درباره خشونت

گایاتری چاکراورتی اسپوواک در سال ۱۹۴۲ در بنگال به دنیا آمد. او در رشته ادبیات تطبیقی تحصیل کرده و به عنوان یکی از متخصصان و صاحب‌نظران این رشته به شمار می‌رود. عمده پژوهش‌های وی پیرامون نقد ادبی مارکسیستی، فمینیستی و پسااستعماری است. از مهم‌ترین آثار

وی می‌توان به «مرگ یک رشته»^۱، «آیا فرودست می‌تواند سخن بگوید؟»^۲، «نظریه در حاشیه»^۳، «ترجمه گراماتولوژی ژاک دریدا»^۴ و... اشاره کرد. تجربه زیسته اسپواک به عنوان یک هندی‌تبار که در جغرافیای استعمارزده زندگی کرده، و همچنین مواجهه او با مضامین و نگرش‌های استعماری و شرق‌هراسانه در ادبیات غربی او را به نقد ادبی پسااستعماری سوق داد و خشونت استعمار یکی از مسائلی بود که وی در اندیشه‌اش به آن توجه کرد.

خشونت به منزله مکانیسم سرکوب

موضع اسپواک در قبال خشونت همانند نثر و لحن ادبی او دارای پیچیدگی‌های ظریفی است. او معتقد است که خشونت در بدو امر به این خاطر نمایان می‌شود که برخی انسان‌ها نسبت به بعضی دیگر سلطه پیدا می‌کنند. او می‌گوید: «زمانی که برخی انسان‌ها را مادون بشر ارزش‌گذاری می‌کنند، خشونت به عنوان تنها راه‌حل ظهور می‌یابد» (اسپواک، ۱۳۹۶: ۷۱). در نظر اسپواک، هنگامی که به فرودستان و بومی‌ها از سوی نیروهای متفاوت سلطه اعمال می‌شود، آنان نیز تنها خشونت را در برابر خود می‌بینند و خود نیز به خشونت روی می‌آورند. به همین دلیل برای بومیان خشونت یک گزینه همیشگی است. او معتقد است: «سرکوب‌شدگان نیز تنها با یک امکان برای هویت خویش رو به رو هستند که خود امری خشونت‌آمیز است. این روند به سیاست سرکوب‌شدگان بدل می‌شود و قوای فکری آن‌ها را به خود معطوف می‌سازد» (همان: ۷۲).

گونه‌های خشونت در دیدگاه اسپواک

اسپواک که در صورت‌بندی از خشونت قائل به دو نوع خشونت که شامل خشونت معقول و

^۱ - Death of a Discipline

^۲ - Can the Subaltern Speak?

^۳ - Theory in the Margins

^۴ - Jacques Derrida

نامعقول^۱ است، اشاره می‌کند:

هنگام مواجهه با خشونت که نامعقول محسوب می‌شود، گروه‌های غالب واکنش‌های خشونت‌آمیز را ضرورانه تفسیر می‌کنند و می‌گویند: بله! این آدم‌ها همین‌طور هستند و نه تنها ارزش بشری کمتری دارند، بلکه ذاتاً شرور و جنایت‌کارند. آن‌ها کیشی دارند که باعث تمایل به قتل و کشتار می‌شود. در عین حال خشونت دولتی، که بسیاری معقول تلقی‌اش می‌کنند، روی هم رفته، بسیار هراسناک‌تر است. در چنین خشونتی استدلال می‌شود که اگر فردی نوع خاصی از لباس را پوشیده یا به زمینه خاصی تعلق داشته باشد، می‌توان او را قانوناً به قتل رساند. چنین خشونتی هراس‌انگیزتر است، زیرا پیوسته توسط قدرت توجیه می‌شود (همان: ۷۲).

در این مقایسه، در نوع اعمال خشونت از سوی دولت و قدرت مشروع، و گروه‌های شرور و غیرمشروع تفاوت وجود ندارد، و اتفاقاً چون نیروهای دولتی، اعمال خشونت خود را قانونی اعلام می‌کنند، باید بیشتر محل نقد و توجه قرار بگیرد. اسپواک در عین حال برای زیستن در جهان خشونت‌خیز به راه‌حلی ایجابی که غیرخشونت‌آمیز باشد، می‌اندیشد. او توصیه می‌کند: «این مقاومتی بدون خون‌ریزی است و باید آن را آموخت. ما باید دانشی را مرتبط با این نظام‌های ظاهراً انتزاعی تولید کنیم تا بتوانیم خشونت اجتماعی سرمایه‌داری مقررات‌زده^۲ را به چالش بکشیم» (همان: ۷۴). واضح است که اشارهٔ اسپواک به خشونت‌های قانونی دولت‌های نولیبرال است و در برابر اعمال خشونت این سرمایه‌داری خشن، نوعی از نظام دانشی پسااستعماری^۳ با ویژگی نقادانه را پیشنهاد می‌کند.

نقد‌های اسپواک به قانون

اسپواک برای قانون به خاطر ایده‌های انقلابی احترام قائل است، اما آثار قانون را به دلیل محدودیت‌هایش در قبال زنان و جنسیت مورد انتقاد قرار می‌دهد، تا جایی که مدعی است:

^۱ - Reasonable and Unreasonable Violence

^۲ - Deregulated Capitalist Social Violence

^۳ - Postcolonial Epistemic System

نقد من تنها به قانون محدود نمی‌شود. در واقع، او نیز به مانند همه مردانی است که درباره منازعات انقلابی سخن گفته‌اند. نبرد فمینیستی را نمی‌توان از آن‌ها آموخت. با این حال او در اثر خویش استعمار میرا، به راستی از درون کوشیده است تا موقعیت زنان را با پرسش از ساختارهای مردسالار حاکم درک کند (همان: ۷۶).

نقد اسپواک به قانون ناظر به این نکته است که خشونت استعماری در قبال زنان را به صورت بسنده توضیح نمی‌دهد و راه‌حل انقلابی‌اش نیز تا حدودی مردانه است، اگرچه با رعایت انصاف برخی از تلاش‌های قانون در این زمینه را یادآوری می‌کند.

تخریب سازنده به منزله نقد اجتماعی

استراتژی اسپواک در برابر خشونت، در مفهومی به نام تخریب سازنده^۱ معرفی می‌شود. اسپواک خشونت را با تخریب سازنده تبدیل به ابزاری برای نقد اجتماعی و ادبی می‌کند؛ او توضیح می‌دهد:

من از اصطلاح تخریب سازنده برای افزودن تفسیری به معنای معمول تخریب استفاده کرده‌ام؛ نابود ساختن عملی از درون. تخریب سازنده نابودی صرف نیست، ایده اصلی آن است که به گفتار مورد انتقاد به تمامی وارد شویم و بتوانیم آن را از درون معکوس سازیم. تنها راه واقعی و مؤثر برای این‌گونه تخریب آن است که از نزدیک با آن کار کنید (همان: ۷۷).

به نظر می‌رسید استراتژی تخریب سازنده در قبال خشونت، الهام گرفته از رویکرد واسازی (برساخت‌زدایی) دریدا است و نام تناقض‌آمیز آن یعنی تخریب سازنده، یادآور استعاره نیچه از جهان مدرن در مقاله فواید و مضار تاریخ است، یعنی ساختمانی که در همان لحظه که ساخته می‌شود، در حال تخریب شدن نیز باشد.

فرو دستی و خشونت

^۱ - Constructive Destruction

یکی از گروه‌های مورد خشونت قرار گرفته که اسپواک به آن توجه زیادی داشته، زنان زیرطبقه است. او رویکردها و روش‌های موجود در مطالعات فرودستان^۱ را نقد می‌کند، زیرا آن‌ها تحت تأثیر الگوهای غربی خودآگاهی طبقاتی و فاعلیت می‌داند. او در نقد دلوز و فوکو مدعی است که روشنفکر مد نظر آنان گروه فرودستان را نادیده می‌گیرد و فرودست ناپیدا می‌شود. او در این ناپیدایی نوعی «خشونت معرفتی»^۲ را تشخیص می‌دهد که فرودست را به مثابه «دیگری» می‌سازد. (اسپواک، ۱۳۹۷: ۲۶)

پرسش اسپواک این است که آیا فرودست در شرایطی که خشونت معرفتی نیز بر او اعمال می‌شود، قادر به سخن گفتن است؟ او معتقد است که در فضای هژمونیک امپریالیستی، جهان سوم به مثابه دیگری فرض می‌شود. از نظر اسپواک جهان سوم در این رابطه همچنان در جایگاه فرودست تثبیت می‌شود، در شرایطی که رابطه قدرت و سلطهٔ خود را در پس پرده خشونت معرفتی پنهان کرده‌اند (همان: ۶۰).

نگرش اسپواک به فرودستی به منزله طبقه شامل یک گروه هم‌سطح و یکسان نیست، بلکه او با در نظر گرفتن مفهوم «زیرطبقه»^۳ این انگاره را به پیش می‌کشد که نه تنها فرودستی یک طبقه نیست، بلکه باید سطوح مختلفی از ذهنیت‌ها را شناسایی کرد. زیرطبقه به افرادی و گروه‌هایی اشاره دارد که در ساختارهای اجتماعی قدرت شناخته نشده و صدایشان شنیده نمی‌شود. اسپواک زیرطبقه را به عنوان گروه‌های اجتماعی تعریف می‌کند که «دسترسی به حرکت اجتماعی، صدا و نمایندگی در ساختارهای اجتماعی ندارند و از «خطوط حرکت» در جامعه قطع شده‌اند. این حاشیه‌نشینی آن‌ها را بیرون از نخبگان قرار می‌دهد و مانع از مشارکت آن‌ها در «ساختارهای انتزاعی دولت» می‌شود (Spivak, Landry & McLean, ۱۹۹۶: ۲۸۸-۲۸۹). اسپواک دیدگاه گرامشی درباره‌ی استقلال زیرطبقه را نقد می‌کند. «دلیل این مخالفت، دیدگاه او مبنی بر این است که این خودمختاری به همگن‌سازی گروه فرودست و هویت ذهنی افراد آن

^۱ - Subaltern Studies

^۲ - Epistemic Violence

^۳ - Subaltern

می‌انجامد. انتقاد دوم اسپواک به گروه مطالعات فرودست این است که به باور او، هیچ روش‌شناسی، حتی جامع‌ترین روش مارکسیستی، نمی‌تواند از نوعی ذات‌گرایی در تلاش برای تعریف اینکه چه کسی یا چه چیزی می‌تواند جزو گروه فرودست باشد، پرهیز کند» (Louai, ۲۰۱۲: ۶-۷).

خشونت در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی

اسپواک در جهان سوم تنها به خشونت معرفتی و خشونت سخت اشاره نمی‌کند، بلکه او با توجه به موقعیت هند و وضعیت تنازع ادیان در این کشور نیز آگاه است، بنابراین نظری نیز به خشونت مذهبی دارد. او در این باره می‌گوید:

«بی‌تردید من به هر شکل ممکن از قوانین سکولار حمایت می‌کنم. من کاملاً مخالف حکومت دینی‌ام. اما می‌توانم بفهمم که در بافتی بزرگ‌تر، سکولاریسم در مستعمره‌های سابق، موقعیتی وابسته به طبقه است و موقعیتی اخلاقی نیست. سکولاریسم در مقابل انگیزه‌های خشونت مذهبی، یا هر چیزی که بنیادگرایی خوانده می‌شود، ابزار کاملاً قدرت‌مندی نیست. به همین ترتیب در مورد بسط یا استعمارزدایی آثار اصیل در نهادهای آمریکا، من بیشتر در پی سازش دادن ضدیت‌ام تا این که ببینم برنامه‌ام چیست. این واقعاً در این جا روز به روز بیشتر در مورد من جواب می‌دهد» (اسپواک، ۱۳۹۸: ۱۰۳-۱۰۲).

اسپواک صراحتاً می‌گوید در مقابل خشونت مذهبی و خشونت منتج از بنیادگرایی دینی، طرفدار سکولاریسم است اما در عین حال معتقد است که سکولاریسم را نیز لزوماً پاسخ کافی و راه‌حل نیست و ظاهراً در این باره راه‌حل و برنامه‌ای ندارد، جز اینکه با خشونت مذهبی مخالفت کند.

تفسیر اسپواک از خشونت

بنا بر توضیحات فوق می‌توان مواضع اسپواک درباره خشونت را در گزاره‌های ذیل به صورت خلاصه بیان کرد:

۱. خشونت به عنوان یک ابزار و یک امکان برای سرکوب‌شدگان بومی در برابر استعمارگران به کار می‌رود.
۲. خشونت معقول (خشونت اعمال شده از سوی قدرت مشروع) خطرناک‌تر از خشونت

- نامعقول (خشونت اعمال شده از سوی قدرت نامشروع) است.
۳. در برابر خشونت دولت نولیبرال می‌بایست قسمی از نظام دانشی را تأسیس کرد و از ابزارهای معرفتی غیرخشونت‌آمیز توسل جست.
۴. استراتژی اسپيواک در قبال خشونت، تخریب سازنده است و از دل قدرت اقدام به واسازی (برساخت‌زدایی) می‌کند.
۵. مطالعات فرودستان، موضوع پژوهشی خود را تبدیل به دیگری می‌کنند و به نوعی خشونت معرفتی را به آنان اعمال می‌کنند.
۶. اسپيواک در برابر خشونت مذهبی از قوانین و دولت سکولار حمایت می‌کند.
- مقایسه دیدگاه قانون و اسپيواک به میانجی فلسفه سیاسی
- هنگامی که درباره خشونت صحبت می‌شود، این معنا به ذهن تبادر پیدا می‌کند که خشونت امری منفی و مذموم است و باید صراحتاً با آن مخالفت کرد و تنها کسانی با خشونت موافق هستند که به تروریسم، آپارتایدیسم، فاشیسم و... تعلق دارند. با این حال این تصویرسازی خشونت به شدت غیرواقع است. اگر توانایی اعمال خشونت سازمان‌یافته مانند اجازه کشتن و تعدی به بدن جسمانی وجود نداشته باشد، عملاً هیچ قانون و دولتی پایدار نخواهند ماند. دولت‌ها نیز برای حفظ امنیت و اقتدار خود اقدام به انحصاری کردن خشونت می‌کنند و از این طریق قانون و بقای خود را ضمانت می‌بخشند. بیونگ چول هال فیلسوف کره‌ای با برداشت خود از نگاه اشمیت می‌گوید: «امکان واقعی خشونت ماهیت امر سیاسی است» (هان، ۱۴۰۰: ۳۱). اسلاوی ژیزک^۱ تصمیم‌گیری اشمیتی را به عنوان «یک کنش خشونت‌آمیز و عمیق که تنها بر خودش استوار است» در نظر می‌گیرد و تأکید می‌کند که این تصمیم «برای یک نظم مشخص نیست، بلکه در درجه اول برای اصل فرمال نظم به خودی خود است.» بنابراین، از دید ژیزک، محتوای نظم حاصل، دل‌خواهی و تصادفی است و محافظه‌کاری اشمیت بر پایه از بین بردن ارزش‌ها و مقامات سنتی بنا شده است (Žižek, ۱۹۹۹: ۱۸-۱۹).
- نگرش کارل اشمیت در توصیف امر سیاسی در توضیح مقایسه دیدگاه قانون و اسپيواک و نقد

^۱ - Slavoj Žižek

نظر آنان در این جا به کار می‌رود. اگر از منظر اشمیت بخواهیم نگاه کنیم، برای بقای دولت، میل به خشونت همیشه وجود دارد، اما در اعمال همیشه دو شرط وجود دارد: تصرف ارضی و اشغال نظامی. اتفاقاً در این شرط اول است که استعمار به شکل کلاسیک و معمول آن رخ می‌دهد. دولت برای بقای خود، زمین بومیان را اشغال می‌کند و این تصرف نیز به واسطه نیروی نظامی و قهریه میسر می‌شود.

در این جا نقد بنیامین به اشمیت نیز قابل توجه است، یعنی دولت پیش از تأسیس از خشونت بهره می‌برد تا قانون را تأسیس کند و بنیامین از آن به خشونت برساننده^۱ قانون یاد می‌کند، و دولت پس از تأسیس قانون بار دیگر از خشونت استفاده می‌کند تا بقای خود را تضمین کند و بنیامین از آن نیز به خشونت حافظ قانون^۲ تعبیر می‌کند. از دو شرط اعمال خشونت که اشمیت ذکر می‌کرد، میشل فوکو شرط سومی را نیز به آن افزود و آن نظارت بر بدن‌ها، سامان‌دهی جمعیت و بهره‌گیری از زیست‌سیاست^۳ بود. باید در همین جا یادآوری کرد که استعمار صرفاً اشغال زمین به وسیله نیروی نظامی نبود و اتفاقاً در مسائل زیستی و محیطی بومیان مداخله می‌کند. نوع برخورد دولت‌های اشغال‌گر با بومیان در ایده امر سیاسی اشمیتی^۴ قابل فهم است: چون بومیان تبعه هیچ دولتی (به معنای دولت مدرن) نیستند، این دولت‌ها آن‌ها را انسان حساب نمی‌کنند و در زندگی‌شان دخالت و تصرف می‌کنند، تا بومیان را انسان کنند. لازم به یادآوری است که فرانتس فانون نیز کارویژه اصلی استعمار را انسان‌زدایی از بومیان می‌داند. در برابر این مبارزه هویتی، فانون خشونت را پیشنهاد می‌دهد، این جا نیز باید نگاه هان را یادآوری کرد: «سیاست خشونت اشمیت، سیاست هویت است» (هان، ۱۴۰۰: ۳۴) برای نگه‌داری از هویت بومیان، فانون به خشونت متوسل می‌شود، زیرا استعمارگر نیز خشونت را تبدیل به پروژه‌ای هویتی کرده است. با این حال این خشونتی که توسط دولت استعمارگر در برابر بومیان به کار می‌رود، هدف نیست،

^۱ - Law-Making Violence

^۲ - Law-Preserving

^۳ - Biopolitics

^۴ - Schmittian Political

بلکه وسیله است و اتفاقاً خشونت ناب است. جورجو آگامبن با الهام از ایده والتر بنیامین می‌گوید: «خشونت ناب خشونت است که رابطه‌اش با هدف از نوع رابطه وسایل با اهداف نیست، بلکه خود را در رابطه با وسیله بودن خویش برپا نگه می‌دارد» (آگامبن، ۱۳۹۲: ۱۶۸). اما بنیامین معتقد است که نقد خشونت به منزله وسیله کافی نیست، بلکه هدف را نیز باید مورد پرسش قرار داد. بنیامین می‌گوید:

«اهداف عادلانه می‌توانند از طریق وسایل موجه به دست آیند، و وسایل موجه می‌توانند در جهت اهداف عادلانه به کار روند. قانون طبیعی می‌کوشد از طریق عادلانه بودن اهداف، وسایل را توجیه کند، قانون ایجابی می‌کوشد از طریق موجه بودن وسایل، عادلانه بودن اهداف را تضمین کند» (بنیامین، ۱۳۹۲: ۱۷۷).

هم‌گرایی هدف و وسیله در خشونت، تنها مورد توجه بنیامین نیست. هانا آرنت نیز به این مورد اشاره می‌کند:

حاکم بر هر عمل خشونت‌آمیز، مقوله وسیله و غایت است. بزرگ‌ترین ویژگی این مقوله در زمینه احوال و امور بشر همواره این بوده است که وسیله بر غایت فائق آمده است، حال آن‌که وسیله فقط به خاطر رسیدن به غایت لزوم پیدا می‌کند و باید در سایه آن توجیه شود. چون غایت اعمال آدمی، به تفکیک از محصول غایی صنعت، هرگز به درستی قابل پیش‌بینی نیست، بنابراین وسایلی که برای رسیدن به هدف‌های سیاسی به کار می‌روند، اغلب بیش از خود آن هدف‌ها با آینده ارتباط پیدا می‌کنند (آرنت، ۱۳۹۸: ۱۸).

آرنت نیز تصریح می‌کند که در تأمل درباره خشونت، وسیله و هدف هم‌پوشانی دارند و به نوعی ایده بنیامین را به زبانی دیگر تأیید می‌کند. مسأله این است که باید توجهات استعمار را نقد کرد. استراتژی قانون برای حفظ خشونت در میان بومیان را بنیامین به تعبیری دقیق توضیح می‌دهد: «نوعی خصلت قانون‌ساز یا وضع‌کننده قانون در ذات تمام انواع چنین خشونت‌ی نهفته است» (همان: ۱۸۴). یعنی خشونت ورزیدن در برابر دولت استعمارگر خود نوعی تأسیس قانون جدید است. استعمار با خشونت ورزیدن از قانون خود می‌خواهد صیانت کند و بومیان با خشونت ورزیدن می‌خواهند قانون جدید تأسیس کنند، زیرا از نظر بنیامین خشونت از این دو حالت خارج نیست: «هر خشونت در مقام وسیله یا برساننده قانون است یا حافظ قانون» (همان: ۱۸۹). حال با همین نگاه می‌توان گفت که خشونت که استعمارگر رقم می‌زند، خشونت منفی است اما

خشونت‌ی که بومیان علیه استعمارگران به کار می‌برند، خشونت مثبت است. اما فانون در کار روانکاوانه-روان‌پزشکانه خود به سویه دیگر ماجرا التفات ندارد. او به تفصیل پیوست‌های روانی استعمار برای بومیان را توضیح می‌دهند، یعنی به ما می‌گوید که چگونه خشونت استعمارگر باعث اختلالات روانی می‌شود، ولی هنوز به این نکته التفات پیدا نکرده است که خشونت مثبت یا همان خشونت‌ی که خودش توصیه می‌کند، نیز باعث به وجود آمدن اختلالات روانی می‌شود. این مسأله را هان گوشزد می‌کند:

امروزه مردم به شدت نسبت به این مازاد همسانی و افراط در امر مثبت واکنش نشان می‌دهند. واکنش آن‌ها به شکل تخلیه هیجانی روانی است. اصلاً واکنشی ایمن در مقابل امر منفی نیست چون از همسان به صورت افراطی استفاده می‌کند و همین باعث می‌شود سیستم ایمنی فعال نشود. به خاطر همین خشونت امر مثبت مصیبت‌بارتر از خشونت امر منفی است. ایجاد اختلالات عصبی مدام، یعنی ایجاد چیزهایی هم‌چون روان‌فروسدگی یا افسردگی عارضه‌ای است که نشان از نفی یا رد حاکمیت غالب را دارد. تفاوت بین استعمارگر و استثمارشده از بین می‌رود. فرادست‌ها درست به مانند فرودست‌ها از روان‌فروسدگی رنج می‌برند. قربانیان نظام هم‌دستان نظام هستند (هان، ۱۴۰۰: ۷۱).

در اعمال خشونت به بومیان، چنان‌که خوانش اشمیتی و بنیامینی مرور شد، توجه به اقتصاد خشونت نیز اهمیت می‌یابد. فانون و مبارزان بومی که علیه استعمار فعالیت می‌کردند، به حفظ خشونت در برابر خشونت استعمارگر آگاه بودند. شاید بتوان گفت که این اقتصاد خشونت است که خشونت استعمارگر را زنده نگه می‌دارد، یعنی مسأله سرمایه را نمی‌توان نادیده گرفت. بیونگ چول هان به این مسأله دقت داشته و می‌گوید: «دقیقاً همین اقتصاد جادویی خشونت است که از هر تفکر منطقی‌ای حذر می‌کند و باعث می‌شود عنادهای خونین تا این حد مخرب باشند. حتی این موضوع مطرح شده بود که انتقام‌جو فقط اعضای گروه مهاجم را نمی‌کشد، بلکه رهگذرانی که سر راهش هستند را هم از بین می‌برد» (هان، ۱۴۰۰: ۱۴). بر اساس این تعبیر می‌توان با یادآوری نگاه فانون و اسپواک گفت که استعمار بومیان را می‌کشد و به هر طریقی این کار را انجام می‌دهد تا راه خودش را بر کسب جنون‌آمیز سرمایه باز کند.

نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

بر اساس تحلیل فوق می‌توان گفت که قانون خشونت را به عنوان ابزاری برای رهایی و بازسازی انسانیت در جوامع تحت استعمار تلقی می‌کند. او معتقد است که خشونت استعمار به‌طور مستقیم انسانیت افراد مستعمره را سلب می‌کند و تنها با توسل به خشونت می‌توان این وضعیت را تغییر داد. قانون بر این باور است که خشونت راهی اجتناب‌ناپذیر در فرآیند استعمارزدایی است و بدون آن، بازگشت به انسانیت کامل و احیای هویت بومی غیرممکن است. در این راستا، نظریه‌های قانون به شدت بر تجربه‌های انقلابی و مقاومت فیزیکی متکی است و او خشونت را بخشی از فرآیند بازسازی اجتماعی و فرهنگی جوامع مستعمره می‌داند.

اسپواک با تفکیک میان خشونت معقول و نامعقول، نگاه متفاوتی به خشونت دارد و بر این باور است که هر دو نوع خشونت، چه از سوی قدرت‌های غالب و چه از سوی گروه‌های سرکوب‌شده، غیرانسانی و ناپذیرفتنی هستند. او بر خشونت معرفتی و ساختاری تأکید می‌کند؛ نوعی خشونت که در آن گروه‌های فرودست و تحت‌سلطه، به‌عنوان دیگری به حاشیه رانده می‌شوند و از بیان و سخن گفتن محروم می‌مانند. از دیدگاه اسپواک، خشونت علیه فرودستان در سطح فیزیکی، معرفتی و فرهنگی اعمال می‌شود و این نوع خشونت به مراتب پیچیده‌تر و خطرناک‌تر است. او به جای توسل به خشونت فیزیکی، بر راهکارهای ایجابی و غیرخشونت‌آمیز برای مقاومت در برابر سلطه نولیبرالی تأکید می‌کند.

یکی از تفاوت‌های عمده این دو نظریه‌پرداز در نوع مواجهه با خشونت، نسبت به دولت‌ها و قدرت‌های مسلط است. قانون معتقد است که خشونت دولت‌های استعماری بخشی از ماهیت ذاتی آن‌هاست و تنها راه مقابله با آن، استفاده از خشونت است. در مقابل، اسپواک تلاش می‌کند تا به جای توسل به خشونت، بر نقد معرفتی^۱ و مبارزه غیرخشونت‌آمیز تأکید کند. از نظر او، خشونت دولتی که به عنوان معقول تلقی می‌شود، بسیار خطرناک‌تر از خشونت‌های آشکار و نامعقول است و باید در برابر آن با آگاهی و مقاومت معرفتی ایستاد.

نقطه اشتراک و تفاهم قانون و اسپواک نیز بر این قضیه استوار است که هر دو متفکر به نوعی از خشونت به عنوان یک ابزار ساختاری و سیاسی اشاره می‌کنند. کارل اشمیت معتقد است که

^۱ - Epistemological Critique

خشونت در ذات سیاست است و هر قدرتی برای بقا به نوعی از خشونت نیاز دارد. دولت‌ها به‌طور ذاتی از خشونت برای حفظ اقتدار خود استفاده می‌کنند و در این شرایط، خشونت همواره بخشی از قدرت است. استعمار نیز به عنوان یکی از شکل‌های سیاست، واجد این خشونت خواهد بود و هر عمل سیاسی در برابر این شکل از سیاست نیز خشونت‌آمیز خواهد بود. به این ترتیب، استعمار هم در مقام عمل و هم در مقام ابزار از خشونت بهره خواهد برد و لاجرم در برابر این خشونت عریان و ظاهری، کاری جز توسل به خشونت نمی‌توان کرد. پس این استراتژی قانون یعنی توصیه خشونت و حفظ خشونت نه‌تنها مذموم و خطا نیست، بلکه یک عمل سیاسی منطقی و واقعی است. از سوی دیگر، نقد استعمار در نقد خشونت استعمار معنا دارد. به همین دلیل نیز قانون و اسپواک هر دو به مکانیسم‌های اعمال خشونت می‌پردازند و شکل‌های اعمال خشونت در استعمار را برملا می‌کنند، زیرا خشونت برای استعمار هم هدف و هم ابزار است.

هم‌چنین نقدهایی که تاکنون به قانون روایت شده، و به صورت خاص در دیدگاه‌های انتقادی آرنست شهرت پیدا کرده است، بیش از آنکه معطوف به قانون باشد، یا صورتی ایدئولوژیک مثل مارکسیسم داشته باشد، به دلیل گفتگوی ناتمام آرنست و اشمیت است. اشمیت و وبر ذات سیاست را با زور و خشونت توضیح می‌دهند، اما آرنست نمی‌خواهد این وجه را بپذیرد. به همین دلیل باید گفت نگرش قانون به خشونت استعمار به نگاه اشمیت و وبر قرابت دارد. اسپواک با توجه به نگاه اشمیت و وبر درباره قدرت و خشونت، دوگانه خشونت معقول و نامعقول را معرفی می‌کند و هر دو خشونت را نقد می‌کند. از یک طرف این نگاه را می‌توان تحت تأثیر بنیامین در نقد خشونت دانست، با این تفاوت که بنیامین امکانی الهیاتی را معرفی می‌کند، اما اسپواک صراحتاً خود را سکولار معرفی می‌کند و فعلاً راه‌حلی ندارد. از سوی دیگر، اسپواک درکی همانند اشمیت و وبر از سیاست و قدرت ندارد و دیدگاه او به این نتیجه نمی‌انجامد که لاجرم هر دولتی برای حفظ خود و قانون خود از خشونت استفاده خواهد کرد و حتی بومیان نیز اگر بخواهند قانون استعماری موجود را برهم بزنند، یا دولت مستقلی تأسیس کنند، باید به خشونت متوسل شوند. به نظر می‌رسد مهم‌ترین وجه افتراق قانون و اسپواک در مواجهه با خشونت در همین نکته باشد. اگرچه اسپواک از قانون سکولار و دولت غیرمذهبی حمایت می‌کند، اما همین دولت نیز برای تأسیس و حفظ به خشونت پناه خواهد برد. پس می‌توان گفت که رویکرد قانون به خشونت

حداقل چنین تناقضی را برخلاف نگاه اسپواک ندارد. در نهایت می‌توان مجموع تفاسیر و توضیحات فوق را در جدول ذیل به صورت خلاصه ارائه نمود:

موضوع	دیدگاه قانون	دیدگاه اسپواک
نقش خشونت در استعمارزدایی	خشونت را بخشی اساسی از استعمارزدایی می‌داند؛ آن را ابزاری برای بازسازی انسانیت تحت استعمار قلمداد می‌کند.	خشونت را رد می‌کند و به استراتژی‌های غیر خشونت‌آمیز و مبتنی بر دانش تأکید می‌کند.
ماهیت خشونت	خشونت را بخشی ذاتی از استعمار و ضروری برای براندازی آن می‌داند.	میان خشونت معقول (مورد تأیید دولت) و نامعقول تمایز قائل شده و هر دو را نقد می‌کند.
خشونت به عنوان مقاومت	به مقاومت فیزیکی و خشونت انقلابی علیه استعمارگران باور دارد.	به جای خشونت فیزیکی، مقاومت فکری و نقد ساختاری را پیشنهاد می‌دهد.
خشونت معقول و نامعقول	بین انواع خشونت تمایز قائل نمی‌شود؛ تمرکز بر آزادی فیزیکی است.	خشونت را به دو نوع معقول و نامعقول تقسیم می‌کند و هر نوع خشونت را غیراخلاقی می‌داند.
مقاومت مبتنی بر دانش	بر رهایی روانی تأکید دارد ولی به روش‌های مبتنی بر دانش توجه خاصی ندارد.	به مقاومت فکری و مبتنی بر دانش به عنوان جایگزین خشونت فیزیکی باور دارد.

منابع:

- اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۷۹)، «امام علی (ع)؛ عدالت و خشونت»، در کتاب نقد، بهار و تابستان ۱۳۷۹، شماره ۱۴ و ۱۵، صص. ۶۶-۸۷.
- اسپیواک، گایاتری چاکراورتی (۱۳۹۶)، *وقتی قانون دیگر معادل عدالت نیست، گفتگوهای درباره خشونت: مصاحبه‌های برد اونز با متفکران معاصر*، ترجمه علی حاتمیان، تهران: ترجمان علوم انسانی.
- اسپیواک، گایاتری چاکراورتی (۱۳۹۷)، *آیا فرودستان می‌توانند سخن بگویند؟*، ترجمه ایوب کریمی، تهران: نشر فلات.
- اسپیواک، گایاتری چاکراورتی (۱۳۹۸)، *نظریه در حاشیه*، ترجمه پیمان خان‌محمدی، تهران: نشر بان.
- آرنت، هانا (۱۳۹۴)، *خشونت و اندیشه‌هایی درباره سیاست و انقلاب*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی.
- آزادارمکی، تقی و مهری بهار (۱۳۷۷)، *بررسی مسائل اجتماعی ایران*، تهران: نشر جهاد.
- آگامبن، جورجو (۱۳۹۲)، *والتر بنیامین در برابر کارل اشمیت، گزیده مقالات قانون و خشونت*، ترجمه جواد گنجی، گزینش و ویرایش مراد فرهادپور، امید مهرگان و صالح نجفی، تهران: انتشارات رخداد نو.
- باخوان، عادل (۱۴۰۰)، *جامعه‌شناسی خشونت*، ترجمه حسین محمدزاده و جمال ادهمی، هران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- برنشتاین، ریچارد (۱۳۹۶)، *احیای فکر خشونت، گفتگوهای درباره خشونت: مصاحبه‌های برد اونز با متفکران معاصر*، ترجمه علی تقوی‌نسب، تهران: ترجمان علوم انسانی.
- بنیامین، والتر (۱۳۹۲)، *نقد خشونت، گزیده مقالات قانون و خشونت*، ترجمه امید مهرگان و مراد فرهادپور، گزینش و ویرایش مراد فرهادپور، امید مهرگان و صالح نجفی، تهران: انتشارات رخداد نو.
- حسنی، زهرا و ایرج مهرکی (۱۴۰۰)، *خوانش پسااستعماری خسی در میقات با تکیه بر نظرات فراتس قانون*، دو فصلنامه علمی تخصصی زبان و ادبیات فارسی شفای دل، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۰، ۶۹-۸۴ صص.
- حنایی کاشانی، محمدسعید (۱۳۷۷)، *پرسش از تکنولوژی و خشونت*، ماهنامه کیان، سال هشتم، بهمن و اسفند ۱۳۷۷، شماره ۴۵.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، *لغت‌نامه دهخدا*، جلد ۱۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

- رحیمی، مصطفی (۱۳۵۲)، *قانون در آینه غرب*، مجله الفبا، جلد اول.
- شریعتی، احسان (۱۳۹۳)، «گاندی و فلسفه نفی خشونت در گفت و گو با احسان شریعتی»، در *روزنامه شهروند*، ۱۰/۰۷/۱۳۹۳ (وبگاه: shahrvand-newspaper.ir/news:nomobile/main/۸۳۸۲)
- شیرزادیان، رضا (۱۳۸۸)، *مطالعات پساستعماری، نقد و ارزیابی دیدگاه های فرانتس فانون، ادوارد سعید، و هومی بابا*، فصلنامه مطالعات سیاسی، پاییز ۱۳۸۸، شماره ۵.
- صادقی فسایی، سهیلا و ایمان عرفان منش (۱۳۹۴)، *مبانی روش شناختی پژوهش اسنادی در علوم اجتماعی؛ مورد مطالعه: تأثیرات مدرن شدن بر خانواده ایرانی*، فصلنامه علمی - پژوهشی راهبرد فرهنگ، دوره ۸، شماره ۲۹، خرداد ۱۳۹۴، ۶۱-۹۱ صص.
- صدیق سروستانی، رحمت الله (۱۳۸۷)، *آسیب شناسی اجتماعی (جامعه شناسی انحرافات)*، تهران: نشر سمت.
- غفاری، غلامرضا (۱۳۸۸)، *منطق پژوهش تطبیقی*، مجله مطالعات اجتماعی ایران، دی ۱۳۸۸، دوره ۳، شماره ۴، ۷۶-۹۲ صص.
- فانون، فرانتس (۱۳۵۱)، *انقلاب آفریقا*، ترجمه محمد کاردان، تهران: خوارزمی.
- فانون، فرانتس (۱۳۶۱)، *منظومین زمین*، ترجمه ف. باقری، تهران: انتشارات مولی.
- گوردن، لوئیس (۱۳۹۵)، *بازخوانی فرانتس فانون*، ترجمه حمید پرنیان، رادیو زمانه، ۱۳۹۵/۰۷/۲۶ (وبگاه: www.radiozamaneh.com/۳۰۳۵۱۸)
- لسناف، مایکل ایچ (۱۳۸۵)، *فلسوفان سیاسی قرن بیستم*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: نشر ماهی.
- لویی، الحیب و رضا الوندی (۱۳۹۷)، *بازنگری در مفهوم سابلترن (فروستان) از گرامشی تا اسپيواک: (تحولات تاریخی و کاربردهای جدید)*، فصلنامه تاریخ نو، سال هشتم، زمستان ۱۳۹۷، شماره ۲۵، ۱۴-۳ صص.
- مصفا، نسرين؛ مسعود طارم سری و بهرام عبدالرحمن عالم (۱۳۶۶)، *تجاوز در حقوق بین الملل*، زیر نظر جمشید ممتاز، فصلنامه حقوقی بین المللی، شماره ۸.
- مطهری، مرتضی (۱۳۹۴)، *خدمات متقابل اسلام و ایران*، تهران: موسسه انتشارات صدرا.
- مونس، ولفگانگ (۱۳۶۳)، *تئوری های امپریالیسم*، ترجمه کوروش زعیم، تهران: امیرکبیر.
- نراقی، احمد (۱۳۷۸)، *مجموعه مقالات خشونت و جامعه*، گردآوری اصغر افتخاری، تهران: نشر سپید.

- نویمان، فرانتس (۱۳۹۸)، *آزادی، قدرت و قانون*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی.
- ویر، ماکس (۱۳۹۲)، *دین، قدرت، جامعه*، ترجمه احمد تدین، تهران: نشر هرمس.
- الهام، غلامحسین (۱۳۷۹)، *خسونت‌های قانونی و نظام‌های سیاسی*، فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۴ و ۱۵.
- هان، یونگ چول (۱۴۰۰)، *توپولوژی خسونت*، ترجمه آراز بارسقیان، تهران: نشر یکشنبه.
- هلن، فرایا (۱۳۹۱)، *خسونت در تاریخ اندیشه فلسفی*، ترجمه عباس باقری، تهران: فرزانه روز.
- یانسی، جورج (۱۳۹۶)، *کاکاسیاه نمی‌تواند فیلسوف باشد، گفتگوهای درباره خسونت: مصاحبه‌های برد اوزن با متفکران معاصر*، ترجمه علی حاتمیان، تهران: ترجمان علوم انسانی.

Fanon, Frantz (۱۹۶۴). "Toward the African Revolution", Translated by Haakon Chevalier, Grove Press, New York, USA.

Louai, El Habib (۲۰۱۲). "Retracing the concept of the subaltern from Gramsci to Spivak: Historical developments and new applications", *African Journal of History and Culture (AJHC)* Vol. ۴(۱), pp. ۴-۸.

Smelser, Neil. J (۲۰۰۳). "On Comparative Analysis, Interdisciplinary and Internationalization in Sociology", *International Sociology*, ۱۸ (۴): ۶۴۳-۶۵۷.

Spivak, G. C. (۲۰۱۴). "Preface to concerning violence". *Film Quarterly*. ۲۰۱۴;۶۸(۱):۶۱-۶۲.

Spivak, G. C., Landry, D. and McLean, G. M. (۱۹۹۶). "Subaltern Talk: Interviews with the Editors (۱۹۹۳-۹۴)", in *The Spivak Reader*, London, Routledge, pp. ۲۸۷-۳۰۸.

Žižek, Slavoj (۱۹۹۹). "Carl Schmitt in the Age of Post-Politics", in *The Challenge of Carl Schmitt*, Edited by Chantal Mouffe, London: Verso.